

زندگانی و قتل فحیح احمد کسروی مورخ مشروطه ایران

روبر داور ساه
پ * پ

جامعه روحانیت و علماء و ملایان که در برابر اندیشه های منطقی و مستند کسروی
یاسخی نداشتند، همانگونه که شیوه کهن آنان است، چماق تکفیر را بر داشتند و او را متهم
کردند که به اسلام توهین می کند و قرآن می سوزاند و مهدور الدم است و از این رو کمر
به کشتن او بستند .

از حشمت اهل جهل به کیوان رسیده اند
جز آه اهل فضل به کیوان نمی رسد...

خواجه حافظ شیرازی



در صدمین سالگرد مشروطیت ایران نمیتوان یادی از نامدارترین مورخ و محقق تاریخ
مشروطهء ایران سید احمد کسروی تبریزی نکرد که نامردانه به دستور ارتجاع و
تروریستهای فدائیان اسلام در کاخ دادگستری تهران به قتل رسید و نامش چنان با تاریخ

مشروطیت ایران عجین شده است که هیچ مورخ و محقق نیست که بدون استفاده از آثار وی در باره تاریخ مشروطیت ایران فلم زده باشد.

احمد کسروی در هشتم مهرماه ۱۲۶۹ خورشیدی در محله همکاوار تبریز چشم به جهان گشود. پدرش میر قاسم فرزند میر احمد، به کار بازرگانی اشتغال داشت. سید احمد در شش سالگی به مکتب گذاشته شد و در یازده سالگی بر اثر مرگ پدر ناگزیر مکتب را ترک گفت.

شانزده ساله بود که جنبش مشروطه در آذربایجان رونق گرفت. کسروی جوان به این جنبش گروید و با روحانیان ضد مشروطه در افتاد.

در سال ۱۲۹۶ که خیابانی حزب دموکرات را در آذربایجان بنیاد نهاد، کسروی به این حزب پیوست. لیکن پس از چندی از خیابانی رنجید و از حزب کناره گرفت و به تهران آمد.

کسروی در تهران ابتدا به خدمت وزارت معارف در آمد، سپس به وزارت عدلیه رفت و سالها عهده دار ریاست عدلیه در شهرهای دماوند، زنجان و خوزستان گردید. در این هنگام شیخ خزعل که عملاً در خوزستان حکومت می کرد و با حکومت مرکزی مخالفت داشت، با کسروی نیز مخالفت ورزید و حتی عدلیه را محاصره کرد و فقط با مداخله نیروی دولتی، کسروی و مأموران عدلیه محل نجات یافتند. پس از رهایی از چنگ شیخ خزعل به تهران بازگشت.

احمد کسروی پس از چند سمت دیگر در عدلیه بالاخره در سال ۱۳۱۱ از ادامه خدمت در مشاغل قضائی دست کشید و به وکالت پرداخت.

کسروی آثار فراوانی در زمینه های اجتماعی، دینی، تاریخی، زبان و ادبیات دارد. او کوشش فرهنگی و دانشی خود را از زبانشناسی و تاریخ نویسی آغاز کرد و تا سال ۱۳۱۲ استعداد فوق العاده خود را بیشتر در این دو رشته به کار انداخت. وی زبان عربی را خوب می دانست و در این زبان، چنان توانایی داشت که نوشته هایش در مطبوعات عربی چاپ می شد و فصحای عرب را به تحسین و امیاداشت. کسروی زبان پهلوی و ارمنی قدیم و جدید را به خوبی فرا گرفت و با لهجه ها و نیمزبانهای فارسی نیز آشنا شد، و با این آمادگی در تواریخ ارمنستان و نوشته های پهلوی و در کتب مولفین عربی زبان

غور و بررسی کرد و در شهرها و دهستانهای ایران به مسافرت پرداخت و به اسناد و مدارک تازه ای دست یافت و تالیفاتی پدید آورد که وی را نزد دانشمندان ایران و خاورشناسان جهان مقامی ارجمند بخشید.

کسروی نخستین کسی بود که در زبان باستان آذربایجان به تحقیق پرداخت و زبان آذری را که تا آن روز ناشناخته نبود با اسناد و مدارک مهمی که به دست آورد ، در رساله آذری یا زبان باستان آذربایگان به نام یکی از لهجه های فارسی معرفی کرد. دو دفتر بسیار گرانبهای نامهای شهرها و دیه های ایران اولین تحقیق عالمانه ای بود که از طرف خود ایرانیان در باره تاریخ و جغرافیا و لغت این سرزمین انجام گرفت. شهریاران گمنام که عبارت از یک رشته تحقیقات عمیق و مستند در باره چند سلسله از شهریاران گمنام و ناشناس ایرانی بود که بر آذربایجان و اران و نواحی مجاور فرمانروایی داشتند.

در تاریخچه شیر و خورشید که به پیشاهنگان ایران هدیه کرده است از چگونگی پیدایش شیر تنها و خورشید تنها بر روی درفشها ، از سکه های ایران ، از بهم پیوستن آن دو ، و همچنین از این بابت که شیر و خورشید از کی نشان رسمی دولت ایران شده است ، به استناد سنگ نبشته ها و سکه ها و کتابهای فارسی و عربی و اشعار شعرا بحث فاضلانه کرده و به نتایج سودمندی رسیده است.

تاریخ مشروطه ایران از نوشته های برجسته احمد کسروی است. این اثر گرانقدر و مستند که دارای ارزش تحقیقی فراوانی است ، سهم قهرمانان این جنبش را که از میان توده مردم برخاسته بودند ، معین می کند و نماهایی از جنبش مشروطه را که با اهمیت اساسی در سایه مانده بود ، آشکار می سازد. قضاوتهای نویسنده منصفانه ، دقیق و مستند است.

تحقیقات تاریخی کسروی که طی کتابها و رساله های متعدد از جمله تاریخ پانصد ساله خوزستان ، تاریخ هجده ساله آذربایجان و تاریخ مشروطه ایران انتشار یافته ، از نظر اصالت و روح انتقادی و روش علمی حاکم بر آنها ، ممتاز است.

آشنایان با آثار کسروی می دانند که در بیش از هفتاد اثر او همه جا به ایران و سربلندی ایران پرداخته است.

احمد کسروی در پیرامون تاریخ مشروطه می نویسد :

" آنچه مرا به نوشتن این کتاب واداشت این بود که دیدم در سی سال کسی به نوشتن تاریخ مشروطه برنخاست و اگر کسانی چیزهایی نوشتند بسیار نارسا بود.

پاره ای نیز راستی را فدای خشنودی این و آن کردند و کسانی را که در جنبش آزادیخواهی در رده ی دشمنان توده بودند به مشروطه خواهی ستودند و جانبازیهای مردان غیرتمند را گذارده به رویه کارهای این و آن پرداختند. چاپلوسی و پستی نگذاشت تاریخ درستی از آب در آورند.

کسی که خویشتن آلوده پستی هاست در پستی های دیگران با نگاه ساده نگرد و آنها را عیب نشمارد. بلکه اگر کسی به آنها خرده گرفت او را تند رو بشناسد و تاریخنگاری که جز خوشی و آسایش خویش در بند چیز دیگری نیست و نیک و بد را جز در ترازوی خوشی های خود نمی سنجد. در زندگی بیش از این نشناخته که سری توی سرها در آورد و با چاپلوسی و شیرین زبانی ها و نکته سنجی های ادبی راه به انجمن توانگران و زورمندان پیدا کند و تاریخ را نیز از بهر آن می نویسد که از این توانا و از آن توانگر ستایشهای چاپلوسانه کند و هواداری ایشان را از برای خود ذخیره نماید ؛ چنین کسی چگونه تواند پستی های دیگران را دریابد و در تاریخ خود بنگارد!؟



روزی گفتگو از چاپلوسی ها و گزاف بافیها و دروغ نویسی های یک تاریخنگار زمان قاجار می داشتم ، شنوندگان همگی چنین پاسخ دادند : « بیچاره مجبور بوده ، اگر آنها را نمی نوشت از دربار بیرونش می کردند.» دیدم اینان همگی بر آنند که در راه روزی

طلبیدن به هر پستی و زشتی توان بر خاست ، و آنگاه چاپلوسی از یک توانا و دروغ نویسی در تاریخ را چندان گناه بزرگی نمی شناسند. بلکه خود ایشان هر کدام به این پستی ها آلوده اند و انها را یک گونه زیرکی و هنرمندی می شناسند.

سخن کوتاه می کنم ، من یقین دارم که اگر کتابهایی در تاریخ مشروطه نوشته شود بیش از همه ستایش توانگران و توانایان خواهد بود و از جانبازان دلیر کمتر گفتگویی خواهد شد. خاندانهایی در ایران با دارایی بزرگی به مشروطه خواهی برخاستند و در نتیجه کوششهای چندین ساله دارایی خود را از دست داده بینوا گردیدند. از این سوی کسانی نیز با دست تهی به کار برخاستند و در اندک زمانی دارایی بسیار اندوختند. هر دوی اینها چشم دارند نامشان در تاریخ بماند. ولی پیداست که آن یکی چگونه خواهد ماند. و این یکی چگونه خواهد ماند.

دوباره می گویم : ما به نوشتن این تاریخ برخاستیم که این نیکی ها و بدی ها را از هم جدا گردانیم و پیداست که این گله ها را پیش بینی کرده بودیم و زیان آن را به خود هموار ساخته ایم."

کسروی در باره تاریخ هجده ساله می نویسد : " در آن روزها که من به این کار برخاستم ، یک دسته بزرگی ، چون در آن جنبش پا در میان نداشته و یا اگر داشته شایستگی از خود نشان نداده بودند ؛ از این رو همیشه به کاستن از ارج آن می کوشیدند و همین که گفتگو به میان می آمد ، چنین می گفتند : " چیزی بود و دیگران پیش آورده بودند و هم خودشان از میان بردند..." روزی یکی می گفت " تبریز که یک سال ایستادگی در برابر دولت نمود ، پول از لندن برای ایشان فرستاده می شد. " یک سخنی را که هم دروغ آشکار و هم سراپا ننگ است. به این دلیری می گفت و روی آن پافشاری نشان می داد. یازده ماه ایستادگی تبریز را که سراپا مایه گردن فرازی از ایرانیان بوده ، زبان بریده بدین سان آلوده می گردانید. آن ایستادگی تبریز از ستارخان و همراهانش آغاز یافت و اینان تا یک ماه بیشتر نیازی به پول نداشتند."

کسروی می نویسد : " جنبش مشروطه در تاریخ ایران کمتر مانند دارد. کسانی که در آن روز برخاستند و آن جانفشانی های گرانبها را کردند ، چه در آذربایجان و چه در گیلان و دیگر جاها ، مردان ارجداری هستند و باید همیشه نامهای ایشان را به نیکی و ارجمندی یاد

کرد.

این خود بسیار نادانی بود که کسانی از ارج آنان کاستند و نام تاراجگر به روی آنان گذاردند و در دیده ها خوارشان ساختند. بسیار نادانی بود که دغلكارانى به میدان ریختند و با روباه بازیهای خود آن مردان دلیر را به گوشه و کنار انداختند ؛ از کشتگانشان یادی نکردند و بر زندگانیشان زندگی را تنگ کردند. این کارها همه به خواست دشمنان ایران بود و این آوازاها در نهان از گلوهای ایشان بیرون می آمد.

احمد کسروی در انتهای تاریخ هجده ساله را چرا نوشتم ؟ چنین سخن گفته است :
" در جنبش مشروطه بیش از همه درس ناخواندگان و کم دانشان کوشیدند و بیشتر آنان کشته شده و یا پراکنده افتادند و چون کسانی نبودند که در پی نام و آوازه باشند و به خودنمایی پردازند، بیشترشان شناخته نشدند و به جای ایشان دروغگویان و لافزنان به شناساندن خود برخاستند و چون کسی در برابر ایشان نبود و پاسخی به ایشان داده نمی شد دروغهایشان ریشه می دوانید و در آینده کمتر کسی دروغ بودن آنها را خواستی شناخت.

گذشته از اینها در ایران آلودگیها فراوان گردیده ، از یک سو چاپلوسی و گراییدن به توانگران و زورمندان در دلها ریشه دوانیده ، از یک سو در سالهای آخر مایه ها بسیار کم شده و جوانان درس می خوانند و دانشهایی فرا می گیرند ولی این جریزه که یک کار گرانبهایی را انجام دهند بسیار کم دیده می شود. پس از همه اینها ، امروز کتاب نویسی یک پیشه ای شده و تنها برای پول درآوردن به آن برمی خیزند.
من می دیدم که این تاریخ بماند و در آینده نزدیک ، کسانی به آن برخیزند ، گذشته از آنکه از بسیاری آگاهیها بی بهره خواهند ماند ، عیبهای دیگری در کار خواهد بود. زیرا از یک سوی خوی چاپلوسی آزدشان نگذارده ، ناگزیرشان خواهد گردانید که از جانفشانیهای مردان گمنام و کم زور چشم پوشند و به ستایشهای بیجا از دیگران پردازند ، از یک سو کسی مایه نخواهد گذاشت چیز درستی از آب درآورند. پس از همه ، چون خواستشان پول درآوردن خواهد بود ، هیچ یکی این نخواهد کرد که چند سالی رنج کشد و خود جستجوهای کند و چنان که شیوه بیشتری از نویسندگان است خواهند کوشید که کتابی را از اروپائیان در این زمینه به دست آورند و نوشته های نادرست او را کتابی سازند. چنانکه در همه

زمینه ها این رفتار را کرده اند و جغرافی کشور خود را هم از زبانهای اروپایی ترجمه کرده و نامهای آبادیها را چنان می نویسند که پیداست از یک زبان اروپایی برداشته شده!



گذشته از اینها ، سود تاریخ در داوری آن است. تاریخ برای این سودمند است که نیک را از بد و درست را از نادرست جدا گرداند و بدین سان درسی به خوانندگان تاریخ دهد ، و این داوری بسزاست که نیک را از بد بشناسد و جدایی میانه درستکار و نادرستکار گذارد. این کسان که ما می شناسیم ، آشکار می بینیم به غیرت و گردن فرازی و جانفشانی و درستکاری ارج نمی گذارند و مردانی را که دارای ای خویها باشند خوار می شمارند و پیداست که چه داوری در تاریخ توانند کرد. من اگر بخواهم اندازه درماندگی اینان را در شناختن نیک و بد باز نمایم باید از زمینه سخن خود بیرون روم ، این است که به آن نمی پردازم. درماندگانی که دوست از دشمن باز نمی شناسند و همیشه به ترانه دیگران می رقصند و مردان جانفشان و بزرگی را که در تاریخ خود می دارند کنار نهاده و یک مشت یاوه بافان زمان مغول را با ننگین کاریهایی که از هر یک از آنان می شناسند به آسمان بر می دارند و تنها دستاویزشان گفته فلان شرقشناس و بهمان پروفیسور می باشد. از چنین درماندگی چه چشم توان داشت که تاریخ مشروطه را چنانکه سزاست بنویسند و داوری در میان جانفشانان و فریبکاران کنند ؟ ..."

" من در تاریخ مشروطه نشان داده ام که چند تنی از درباریان ، از ناصرالملک و مستوفی و مشیرالدوله و موتمن الملک و فرمانفرما و دیگران در زمان خرده خود کامگی (استبداد صغیر) در باغشاه نزد محمد علی میرزا می زیستند و در کابینه مشیرالسلطنه وزیر بودند ، که در کشتن مشروطه خواهان و فرستادن بر سر تبریز و در گفتگو با روسیان و بستن

پیمان به زیان کشور همدستی داشتند. ولی همینکه محمد علی میرزا بر افتاد ، به میان مشروطه خواهان آمدند و از راهی که ما می دانیم چه بود ، جا برای خود باز کردند و سالیان دراز رشته کارهای دولت مشروطه را به دست گرفتند. من می دیدم که به این کار آنان کسی ایراد نمی گرفت و بارها دیدم که چون گفتگو به میان آمد و من ایراد گرفتم ، در زمان پاسخ داده گفتند : « مگر آنان نمی خواستند نان بخورند؟! » کسانی که در سستی خرد تا به اینجا رسیده اند که جدایی میان نان خوردن و به کار توده پرداختن نمی گذارند چه توانستندی که در تاریخ داوری کنند و نیکان را از بدان جدا گردانند؟!... " کسروی می گوید : " بزرگترین کانون شورش آزادیخواهی تبریز بود و در آن روزها که جنگ و شورش در آن شهر برپا بود ، من جوان هفده هجده ساله بودم و آن پیشامدها را از نزدیک تماشا میکردم و با چشم خود می دیدم که مردان غیرتمند و گردن فرازی با چه شوری می کوشیدند و جوانان دلیر و جنگجوبا چه خون گرمی جانفشانی می نمودند. خود ایرانیان بمانند آن جانفشانی ها و مردانگی ها که از گرجیان و قفقازیان دیده ام ، فراموش شدنی نیست ، و این اندوهی در دل من شده بود که این کوششهای مردانه نوشته نشود و از میان رود و یا بیمایگان سودجویی به نام تاریخنویس برخیزند و به یکبار پرده بر روی این سرگذشتها و داستانها بکشند و یا اگر نکشند آنها را سبک و بی ارج نشان دهند ، و به جای همه چیز به ستایش از رویه کاران و میوه چینان پردازند."

قتل فجیع احمد کسروی به دست فدائیان اسلام

" دنیا باید بداند که خط انقلاب همان مسیری است که شهید نواب صفوی دنبال کرد و اکنون کسانی در صحنه انقلاب حاضرند که خط نواب را دنبال کنند"

رئیس جمهوری اسلامی دکتر محمود احمدی نژاد

جنبش مشروطه خواهی بگفته احمد کسروی با پاکدلی ها آغازید ولی با ناپاکی ها به پایان رسید و دستهایی از درون و بیرون به میان آمد و آن را بهم زد و نا انجام گذاشت و کار به آشفتهگی کشور و ناتوانی دولت و از هم گسیختن رشته ها انجامید و مردم ندانستند ، آن

چگونه آمد و چگونه رفت.

زنده یاد احمد کسروی از سال ۱۳۱۱ در باره ی خردگرایی و تجدد نوشت و پس از شهریور ۱۳۲۰ در مسیر نقد اعتقادات مذهبی و تدوین آنچه او پاکدینی نام نهاد در " آئین " بیان کرد. او در این زمینه کتاب ورجاوند بنیاد را نوشت . در نخستین نوشته های انتقادی به صوفیان و بهائیان پرداخت و سومین نوشته " شیعیگری " بود و مقاله ها و کتابهایی در نقد قشری گری دینی نوشت که خشم اهل تشیع را برانگیخت.

جامعه روحانیت و علماء و ملایان که در برابر اندیشه های منطقی و مستند کسروی پاسخی نداشتند، همانگونه که شیوه کهن آنان است، چماق تکفیر را بر داشتند و او را متهم کردند که به اسلام توهین می کند و قرآن می سوزاند و مهدورالدم است و از این رو کمر به کشتن او بستند.

احمد کسروی در واپسین سالهای زندگی پر بارش سه اثر سیاسی بر روی مسائل روز نوشت. او در نخستین اثر زیر عنوان «از سازمان ملل متحد چه تواند بود؟» به این امر پرداخت. سپس مسئله آذربایجان در شمال و شورش عشایر خوزستان در جنوب را با موقعیت آن روز ایران با اثر دیگر خود « سرنوشت ایران چه خواهد شد » نوشت و سرانجام با سومین کتاب زیر عنوان « امروز چاره چیست » به یک رشته دردهای اجتماعی و راه چاره آنها پرداخت.

کسروی در کتابی به نام " دادگاه " از " کمپانی خیانت " نام می برد و پیوند نامقدس گروه های گوناگون دشمنان خود را که دشمنان ایران بودند بر ملا میکند. دشمنان کسروی تنها سازمانهای مذهبی ، مانند گروه فدائیان اسلام و ملایان و مراجع تقلید نبودند ، بلکه گروهی از سیاست پیشگان و پژوهشگران ادبی نیز که از " نیش قلم او آسوده نبودند " با ملایان همراه و همگام بودند.

مجتبی میر لوحی معروف به نواب صفوی مؤسس بعدی گروه فدائیان اسلام به تهران نزد احمد کسروی می رود و با وی در جلسات متعددی به مباحثه و مجادله می پردازد. مباحث ساده لوحانه نواب صفوی با دانشمندی چون کسروی نتیجه دلخواه را به بار نمی آورد و سید میر لوحی با خشم ، کسروی را در حضور دیگران به مرگ تهدید می کند.



در تاریخ هشت اردیبهشت ماه ۱۳۲۴ احمد کسروی مورد سوء قصد نا فرجام نواب صفوی و احمد خورشیدی قرار می گیرد. نواب صفوی از پشت به کسروی تیراندازی کرده و بعد با چاقو به او حمل آورده و او را به شدت زخمی می کند. در اطلاعات همان روز ۸ / ۲ / ۱۳۲۴ شرح واقعه چنین آمده است. " ساعت ۹ صبح امروز هنگامی که آقای کسروی وکیل دادگستری و مدیر روزنامه پرچم از منزل به قصد اداره حرکت می کند سر چهار راه حشمت الدوله شخصی از پشت سر به او حمله نموده و دو تیر با طپانچه به طرف او رها می کند...به طوری که می گویند رها کننده گلوله جوانی به نام نواب صفوی بوده..."

در خاطرات حاج مهدی عراقی از نخستین اعضاء فدائیان اسلام و از سران سازمان تروریستی « هیئت های متلفه اسلامی » و دوست نزدیک آقای خمینی آمده است که : « سید مجتبی میر لوحی وقتی از زندان بیرون می آید به فکر این می افتد که یک محفلی ، یک سازمانی ، یک گروهی ، یک جمعیتی را به وجود بیاورد برای مبارزه ، این فکر به نظرش می آید که از وجود افرادی باید استفاده بکنم که تا الان این افراد مخل آسایش محلات بوده اند ، مثل اوباش ها که توی محلات هستند ، گردن کلفت ها ، لات ها به حساب آنها که عربده کشی های محلات بوده اند... این ها بودند دوستانی که به دور مرحوم نواب جمع شده بودند ، اکثر آنها مرحله اول از اینجور افراد بودند...»

روز ۲۰ اسفند ماه ۱۳۲۴ زمانی که بلیغ ، بازپرس دادسرای تهران به شکایت علیه کسروی رسیدگی می کند ، گروهی از فدائیان اسلام به سرکردگی برادران سید حسین و سید علی امامی به دادسرا ریخته و احمد کسروی و منشی او سید محمد تقی حداد پور را در کاخ دادگستری ترور می کنند.

نشریه « ایران ما » در تاریخ ۲۱ اسفند ۱۳۲۴ می نویسد : " دیروز بازپرس کسروی را برای استماع آخرین دفاع احضار کرده بود. کسروی در دایره بازپرسی حاضر می شود. قریب یک ساعت به ظهر موقعی که آقای بازپرس مشغول تحقیقات بودند چند نفر وارد اتاق می شوند. دو نفر از آنها افسر ارتش بودند و این عده که بنا به اظهار آقای بلیغ بازپرس شعبه هفت چهار نفر و بنا به اظهار اشخاص دیگر بیشتر بودند به قصد قتل کسروی با کارد و هفت تیر به او حمله می کنند. بازپرس و چند نفر دیگر که در آنجا)

دایره بازپرسی (حاضر بودند) آقای امین امینی وکیل دادگستری و بانو نورالهدی منگنه و یک نفر دیگر به نام نهاوندی (فرار می کنند و آقای قرچرلومنشی استنطاق بیهوش می شود.

حمله کنندگان پس از آنکه دقایقی چند به عمل جنایت آمیز خود ادامه می دهند ، از اتاق خارج شده و فرار می نمایند. افسران ارتش در دادگستری گم شدند ولی سه نفر غیر نظامی که کارد خونین خود را به هوا بلند کرده و داد می زدند « یا علی یا محمد...» از کاخ و از مقابل افسران ارتش و شهربانی و سربازان محافظ زندانیان و چند نفر پاسبانان کاخ که در کریدورها بودند عبور کرده و بیرون رفتند.

در داخل اتاق و در سمت راست در ورودی نعش یکنفر جوان افتاده بود و جسد مرحوم کسروی در سمت مقابل و در فاصله بین دیوار و میز بازپرسی که به پهلو چپ غلتیده بود قرار داشت.



جنازه احمد کسروی

این جنایت عظیم که نتیجه تحریکات یک عده مفتخوار و متظاهر به روحانیت است ، نباید کوچک شمرده شود و در این میان مسئولیت دستگاههای شهربانی و دادگستری نیز نباید پوشیده بماند. ، وقتی که برای اولین بار قصد جان کسروی را کردند و نواب صفوی ماجراجویانه به او حمله کرده و او را مجروح ساخت ، دستگاه دادگستری و شهربانی ما بر اثر تحریکات این موضوع را با خونسردی تلقی کرد و بعد هم به جای اینکه آن جنایتکاران را مورد تعقیب و دادرسی قرار دهد ، پرونده مسخره و ننگین کتابهای کسروی را به جریان انداخت."

این نخستین ترور سیاسی دوران معاصر بود که با شتاب و تردستی سروته قضیه را هم

آوردند و قاتلین کسروی و حدادپور را از زندان آزاد کردند. یکی از آنان حسین امامی چندی بعد هژیر را ترور کرد و بعد رزم آرا را ترور کردند. سپس دکتر حسین فاطمی معاون نخست وزیر و وزیر امور خارجه ی دکتر محمد مصدق مورد سوء قصد نافرجام محمد مهدی عبدخدایی دبیر کل فعلی جمعیت فدائیان اسلام قرار گرفت.

فدائیان اسلام در کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ، طبق اسناد موجود ، همراه با سازمان جاسوسی سیا و خاندان پهلوی و ابوالفضل زاهدی ، دولت قانونی دکتر محمد مصدق ، پیشوای آزادی ملت ایران را ساقط کردند و ننگ تاریخ را بر خود خریدند و بیست و پنج سال پس از آن ، خمینی و فدائیان اسلام توانستند انقلاب ملت ایران علیه ظلم و استبداد را منحرف کنند و اکنون نزدیک به سه دهه است که فدائیان اسلام با استبداد دینی در ایران حکومت می کنند و ملت قهرمان ایران اسیر و دربند است.

امروز آن دسته از " نویسندگان و ناقدین و پژوهشگران و محققینی " که در باره احمد کسروی قلم می زنند ولی یک کلمه از قتل فجیع او بدست فدائیان اسلام سخن نمی گویند ، خود فروختگانی هستند که نه تنها قلب واقعیتهای تاریخی را پیشه خود قرار داده اند و مهر سکوت بر لب زده اند و با ملت خود روراست نیستند و مردم را به مسخره و استهزاء گرفته اند بلکه فقط شهوت نویسندگی و خود شیفتگی و خود مطرح بودن در نشریات جمهوری اسلامی و سایت های برون مرزی را دارند و می خواهند همه جا نقش " آقا خوبه " را بازی کنند و چه خوب بود ، اقالا " به سایت نواب صفوی می رفتند و از آن نقل قول می کردند. این افراد مطمئن باشند که روزی مشتشان باز خواهد شد و عرض خود می برند و زحمت ما میدارند.

سایت نواب صفوی نحوه انجام " اعدام انقلابی " کسروی را چنین شرح می دهد :

" جلسات بازپرسی کسروی ، از طرف حکومت وقت به جهت توضیح ادعاهایش در مقابل اعتراضات مردم مسلمان ، بوسیله وزارت عدلیه تشکیل شد. فدائیان در جلسه اضطراری آقایان سید حسین امامی ، سید علی محمد امامی ، مظفری ، قوام ، فدایی ، الماسیان ، گنج بخش ، صادقی و یک درجه دار ارتشی را برای اعدام انقلابی کسروی انتخاب کردند.

صبح روز بیستم اسفند ماه ۱۳۲۴ در حالیکه آقای بلیغ مشغول بازپرسی بود ، کسروی و دوستانش مضطرب و نگران به اطراف نگاه می کردند. سربازان زیادی در کنار در

ایستادند. ناگهان با مهارت عجیبی در اتاق باز شد و آقای مظفری قدم به درون اتاق گذاشت. قبل از اینکه ماموران بتوانند اقدامی علیه آنان انجام دهند، سید حسین امامی و سید علی امامی وارد اتاق شدند. ماموران سرآسیمه به طرف آنها رفتند. در این هنگام فرد ارتشی با عصبانیت به ماموران دستور داد هر چه زود تر از اتاق پراکنده شوند. صدای شلیک تیرها سربازان را به وحشت انداخت، نفسهای همه در سینه حبس شد، کارمندان عدلیه از ترس از اتاق هایشان بیرون نیامدند. سکوت سنگینی در فضای دادگاه حاکم گشت. فدائیان اسلام کسروی را که در زیر میز پنهان شده بود، به کیفر اعمالش رساندند.

چند لحظه بعد نوای دلنشین «الله اکبر» به نشانه پیروزی برای اولین مرتبه در ساختمان دادگستری پیچید. اعدام انقلابی کسروی به فاصله ۱۰ روز بعد از صدور اولین اعلامیه فدائیان اسلام انجام شد.

درسایت نواب صفوی همچنین درباره ترور نافرجام دکتر سید حسین فاطمی وزیر خارجه دکتر محمد مصدق آمده است:

"روز بیست و ششم بهمن ماه (۱۳۳۰) دکتر فاطمی برای انجام مراسم سالگرد محمد مسعود (مدیر روزنامه مرد امروز) به قبرستان ظهیرالدوله رفت، عبد خدایی نیز برای انجام مقاصدش وارد قبرستان شد و در بالای قبر محمد مسعود ایستاد و در ساعت سه بعد از ظهر به طرف دکتر فاطمی شلیک نمود. عبد خدایی اسلحه را انداخت و فریاد زد «الله اکبر، الله اکبر.....» این اعدام انقلابی بدلیل سن کم عبد خدایی و عدم تسلط او در استفاده از سلاح نافرجام ماند و وی روانه زندان گردید."

امروز محمد مهدی عبدخدایی ضارب دکتر فاطمی دبیر کل جمعیت فدائیان اسلام و از دوستان و همکاران محمود احمدی نژاد رئیس جمهوری اسلامی ایران است.

ماهنامه سخن در شماره فروردین ماه ۱۳۲۵ می نویسد: "یکی از فجیع ترین حوادثی که در ایام اخیر اتفاق افتاد قتل مرحوم احمد کسروی در کاخ دادگستری است. شرح فاجعه را اکثر روزنامه ها نوشته اند و خلاصه آن این است که مرحوم احمد کسروی را بامنشی او حدادپور در حالی که برای تحقیقات از طرف مستنطق احضار شده بود در کاخ دادگستری به وضعی مدهش به قتل رسانیدند و قاتلان او که در اثر زد و خورد مجروح شده بودند

آزادانه و با فراغ خاطر از کاخ بیرون آمده فرار کردند و فقط وقتی که برای بستن زخم خود به بیمارستان رجوع کرده بودند دو تن از اینان دستگیر شدند و یکی دیگر بعد دستگیر شد.... قتل کسروی به آن وضع فجیع یکی از لکه های ننگی است که به دامان اجتماع ما افتاده است و ایرانیان را در نظر جهانیان بد نام می کند.."

از زمانی که فرمان مشروطه گرفته شد ، دو نهاد قدیمی در ایران با آن شدیداً مخالف بودند. نهاد سلطنت و نهاد علما و رهبران مذهبی و هر یک از این نهادها ، به نوعی با حاکمیت مردم و آزادی و دموکراسی مخالف کردند.

اکنون تنها ملت قهرمان ایران است که می تواند با عزمی راسخ راه نجات خود را از این تنگنای تاریخی بیابد و خود را بدون دخالت اجنبی ها از دست شیخ و شاه آزاد کند و به آرزوی یکصد ساله اهداف مشروطیت نائل آید. به امید آن روز.

دکتر پرویز داورپناه

.....

منابع و مأخذ

- ۱ - کسروی ، احمد ، زندگانی من ، چاپ جدید ۱۳۷۷ آلمان ، انتشارات مهر
- ۲ - کسروی ، احمد ، چند مقاله ، چاپ نخست ۱۳۷۴ آلمان ، انتشارات مهر
- ۳ - پاکدامن ، ناصر ، قتل کسروی ، چاپ سوم ۱۳۸۳ آلمان ، انتشارات فروغ
- ۴ - وبگاه احمد کسروی <http://www.kasravi.info>
- ۵ - وبگاه نواب صفوی <http://www.navabsafavi.com>
- ۶ - کسروی ، احمد ، در راه سیاست ، چاپ سوم ، ۱۳۴۰ تهران
- ۷ - کسروی ، احمد ، تاریخ مشروطهء ایران چاپ یازدهم تهران ، انتشارات امیر کبیر
- ۸ - نکاء ، یحیی ، زندگینامه کوتاهی از کسروی ۱۳۷۷ آلمان ، انتشارات مهر
- ۹ - کسروی ، احمد ، تاریخ هجده سالهء آذربایجان ۱۳۵۹ تهران ، انتشارات امیرکبیر
- ۱۰ - گودرزی ، محمود ، ایران و سده بیستم روزنامه شهروند / شماره ۶۷۶ کانادا

* گویا

